

سخن سردبیر:

نکته: زیر مجموعه عنوان این گفتار، مجموعه گزاره‌هایی است که در توضیح آن باید گفت: در قالب کلید واژه‌ها در گفتمان تاریخ ورزی در کانال چرخه تاریخ شفاهی می‌توان ورود کرد. به عبارت دیگر مدخلی به گفتمان تاریخ شفاهی است. منظور از فصل: شاید بتوان گفت در دامنه تاریخ‌های مضاف کمتر دیسیپلینی است که چنین گستردگی در بازنگاری گذشته بی‌واسطه یا نزدیک در قالب تاریخ‌مندی داشته و توانسته در محل همگانی سازی تاریخ و رسالت تاریخی‌گری در جامعه علمی و به تبع حافظه جمعی و در حیطه پاسخ‌مندی تاریخ نقش داشته باشد.

*آقای دکتر، منظور از «تاریخ‌ورزی به فصل تاریخ شفاهی» چیست؟ اگر این مفهوم روشن شود، بعد می‌توانیم به گزاره‌های مؤثر بر آن بپردازیم.

«تاریخ‌ورزی» به معنای این است که افراد را در حیطه تاریخ، ورز بدهیم؛ تمرین و پرورش بدهیم تا تحقیقات‌شان - به قول معروف - درست و حسابی و پاسخگو باشد. «تاریخ‌ورزی به فصل تاریخ شفاهی»، به این علت نام‌گذاری شده که در این دوره، تاریخ شفاهی به حدی وسعت پیدا کرده و به نوعی همگانی شده که افراد متعددی درگیر آن هستند. این نوع از تاریخ - نگاری، - از آن‌جایی که در یک رابطه دوطرفه و گاه، چند طرفه شکل می‌گیرد - می‌تواند به عنوان شیوه تحقیقات تاریخی مشارکتی - تعاملی اطلاق شود. شیوه‌ای برای همه فصول، بر پایه میراث شفاهی و گفت‌وگوی بی‌انتهای گذشته و حال؛ در بازه زمان گذشته‌های بی‌واسطه، سیال و متصل.

از این لحاظ می‌گویند، بعضی چیزها از فصلش گذشته؛ چون بعضی مسائل، به فصل است. یعنی تاریخ شفاهی که الان، یک روش و فن معرفت‌شناسی به‌روز است و تعداد زیادی از افراد تمایل دارند، به هر دلیلی در تولید محتوای تاریخ بی‌واسطه، فعال باشند. تاریخ شفاهی، تاریخ بی‌واسطه است. از این جهت، هر زمان و برای همه فصول است. تاریخ بی‌واسطه؛ یعنی تاریخی که در قالب متن، مطرح می‌شود؛ مردم به آن عادت دارند و افق زیست آن‌ها همچنان در میدان آن، در حال شکل‌گیری است. تاریخ زنده است و در عین حال ممکن است، خیلی از چیزها زود از دست برود و فراموش شود. به همین دلیل، رسالت تاریخی‌گری اقتضا می‌کند که به نکات اساسی پرداخته شود. چون فاز مطالعات و اطلاعات عمومی در باب تاریخ شفاهی، زیاد شده و قاعدتاً در این صورت به آن‌ها نخواهیم پرداخت. بیشتر به مؤلفه‌های مسئله‌ساز، در قالب گزاره‌های پیشنهادی، خواهیم پرداخت.

به گزاره‌ها اشاره کردید. اول در رابطه با گزاره «تاریخ شفاهی، تاریخ به دنیا می‌آید» توضیح بدهید. این جمله به چه معناست؟

منظور از «تاریخ شفاهی، تاریخ به دنیا می‌آید» در قبال این است که گاهی این سؤال مطرح می‌شود: «آیا تاریخ شفاهی سند است؟» من معتقد هستم، سند یک پدیده است که از منشأ تولید خود، منقطع می‌شود. ضمن این که معمولاً اسناد به منظور تاریخ‌نگاری تولید نمی‌شوند. اما آن چیزی که در نتیجه مصاحبه فعال به دنیا می‌آید، ذاتاً سند نیست؛ تاریخ است. چرا که یک داد و ستد و مشارکتی بین مصاحبه‌کننده و راوی صورت می‌گیرد و از این جهت، به اصطلاح یک «پدیده» حاصل می‌شود که نتیجه قرائت دو جانبه ذهن راوی و مصاحبه‌کننده است. یعنی چیزی که راوی و مصاحبه‌گر با اشتراک ذهنی خود، به عنوان خوانش ترکیبی داشته‌اند. به بیان دیگر، این اتفاق معمولاً در باب اسناد، بعد از تولید آن‌ها توسط محققین و مورخین اتفاق می‌افتد. در حالی که مصاحبه فعال در مبدأ، به منظور تاریخ شفاهی سازماندهی می‌شود. به این دلیل می‌گویم که نتیجه گفت‌وگوی تاریخ شفاهی می‌تواند، به عنوان مستندهای تاریخی باشد، اما در جایگاه سند نیست. چرا که از مبدأ، منقطع نبوده

و باید به تواتر برسد و یک مصاحبه نمی‌تواند در مقام اتقان و ثبت هم قالب سند تلقی شود. نکته دیگر، این است که «سنت شفاهی» اساساً مرجعیت و مبدأ آن از جهت زمانی و منشأ، مشخص نیست. معمولاً شامل آداب و رسوم و شاخصه‌های فرهنگی و میراث نرم می‌شود؛ برای مثال آداب و رسوم متوفیات، آداب و رسوم عروسی و سایر رسوم. اما تفاوت آن با تاریخ شفاهی، این است که تاریخ در منشأ خود، سخت و زمان‌مند است. ما هیچ‌گاه نمی‌دانیم که اولین متوفی‌هایی که در گذشته فوت کرده‌اند، توسط چه کسی و چگونه دفن شده‌اند. این در حالی است که «تاریخ» از «روایت» می‌پرسد که: چه کسی؟ چه زمانی؟ کجا؟ چرا؟ و چگونه اتفاق افتاد؟ بنای روایت، در معرض تاریخ‌نگاری قرار گرفتن است؛ به معنای مشخصاً زمان، مکان و روایت‌گری آن. در حالی که چپستی شاخصه‌های مذکور در سنت شفاهی، امر بر نقل سینه به سینه است.

بنابراین در این مبحث، زمان حائز اهمیت است. نکته مهم‌تر این است که نمی‌توان، مصاحبه را سند یا تاریخ نامید. به عبارت دیگر، مستخرجات مصاحبه فعال در دسته به اصطلاح، شواهد تاریخی قرار می‌گیرد؛ نه اسناد تاریخی. ما برای سند، یک وضعیت خاص قائل هستیم و چون این نوع تاریخ، دچار داده‌های زنده و سیال است، شاید مصاحبه‌شونده، بعداً در موقعیت‌های مختلف، ادعاها یا قرائت‌های متکثری از خود داشته باشد و کم و زیاد، مطرح کند. در حالی که سند چنین نیست. زیرا زمانی که داده‌ها در متن آمد و ثبت شد، از منشأ خود منقطع شده و اما و اگرهایی بر ذات آن، مترتب نیست. پس به نظر می‌رسد، محصولات تاریخ شفاهی مستند- شواهد (evidenc) است، ولی سند (document) نمی‌تواند تلقی شود.

آیا «تاریخ شفاهی، تاریخ به دنیا می‌آید» با کلیدواژه‌های «بُرد حافظه» و «منظر لحظه‌ای» ارتباط دارد؟

چرا می‌گوییم «تاریخ شفاهی، تاریخ به دنیا می‌آید؟» به این دلیل که حافظه‌ی راوی، گاهی اوقات ممکن است، بعضی چیزها را فراموش کرده باشد. به علاوه بُرد حافظه‌اش نمی‌تواند به حدی باشد که همه زوایای تجربه گذشته را پوشش دهد. در حالی که در یک سند، دقیقاً معلوم است که این متن یا نامه، چه زمانی؟ توسط چه کسی؟ کجا؟ و چگونه نوشته شده و نگهداری می‌شود. اما منظر و موضع بحث این است که؛ اگر امروز با یک شخص مصاحبه کنیم، ممکن است در حالات مختلف روحی به سر ببرد و روز دیگری ممکن است در حالت دیگر با شیخ یا اشخاص دیگر، چیزهای دیگری در باب همان موضوع بگوید. به این دلیل، هر چیزی که می‌گوید، می‌تواند قرائتی از قسمتی از واقعیت باشد؛ نه همه یا حداکثر آن. در حالی که سند و محتوای آن ثابت است. ممکن است، بعداً آن را در زمان‌های مکرر، تحلیل کنیم که آیا محتوای آن غلط است یا خیر. در واقع این «گذشته ثابت است؛ در جهان متغیر امروز». اما در تاریخ شفاهی، در موقعیت گذشته که محل آن حافظه است، گذشته‌ای منعقد نشده است. این خیلی مشهود و معمول است و باید بر این مسأله وقوف داشت.

در رابطه با گزاره دوم: «از هر پدیده‌ای بیش از ذات آن نباید انتظار داشت» - از جمله تاریخ شفاهی - چه تفسیر یا برداشتی می‌توان داشت؟

عطف به گزاره اول، مثالی می‌زنم. از درخت انگور، انتظار داریم که با داربست روی پا بایستد و قائم به داربست است. تاریخ شفاهی هم به خودی خود، در قامت تاریخ مسجل نیست و قائم به اسناد و سایر شواهد است. بنابراین از آن درخت، در حد خودش باید انتظار داشت. تاریخ شفاهی نیز یک تاریخ منعطف است؛ انعطاف‌پذیر و بحث‌انگیز. یکی از ویژگی‌های تاریخ شفاهی، این است که حرف آخر را نمی‌زند، اما حرف اول را در صورت‌بندی مسأله و منظرسازی قرائت، می‌زند تا شروع کننده یک بحث (issue) یا یک منظر باشد. اما تاریخ شفاهی، رویه خاص خودش را دارد. مثلاً در مصاحبه ممکن است، من را به جایی ببرید که دچار نتیجه‌گیری دیگر یا دلخواه مصاحبه‌گر شوم. به این ترتیب، نیاز است که مصاحبه‌شونده و راوی در

محیط و چارچوب خودشان بررسی شوند. مثلاً فرض کنید، یک شخص را در محیط یا وضعیت خاصی، مورد سؤال قرار دهیم. ما بیشتر می‌خواهیم، حویلیات و اطراف واقعه را بدانیم. فرض کنید با یک نفر درباره دوران دفاع مقدس مصاحبه می‌کنید. این نکته باید در ذهن شما باشد که ما می‌خواهیم، مناظر متعددی که منجر به واقعه شده را واریسی کنیم. برای مثال می‌گوییم که «چه می‌خواستیم؟»، «چه شد؟» و این «چه می‌خواستیم؟» و «چه شد؟»، فاصله‌ای است که آرزوها و توانایی‌ها را در مقابل واقعیت، نشان می‌دهد. در اینجا تاریخ شفاهی، تاریخ آینده و یا تاریخ مکمل، شکل می‌گیرد. این است که می‌گوییم، ذات تاریخ شفاهی، حرف آخر نیست؛ بلکه سخنی است که همیشه ممکن است، مناظر مختلفی را نشان دهد؛ تاریخ انعطاف‌پذیر و قابلیت بحث داشته باشد. چون لازمه شفاف‌سازی مناظر گذشته برای مورخین آینده است. یک واقعه یا پدیده از چه زاویه‌ای مورد تحقیق قرار گیرد، به حقیقت نزدیک‌تر است؟ و از سوی دیگر، انتظار می‌رود، خلاهای تاریخ‌نگاری مرسوم و معمول را پر کند و در جایگاه پوشش دادن خلل و شکاف اسنادی، مستندسازی کند.

«تاریخ، تجربه جمعی است»، این گذاره سوم چه پیوند و ربطی با تاریخ شفاهی دارد؟

بی‌شک این یکی از گزاره‌های مهم است. زمانی یک پدیده در موقعیت تاریخی قرار می‌گیرد که کم‌وبیش، عده‌ای قابل قبول، وضعیت آن را تأیید کنند. برای مثال جنگ دوازده روزه که اخیراً برای کشور اتفاق افتاد. در این وضع، مردم در شهرهای مختلف درگیر شدند. بنابراین آن‌ها تجربه‌ای دارند و نقل آن تجربه در مجموع می‌شود «روایت جمعی». اما اگر شما رفتید و از یکی - دو نفر، همان داستان جنگ را سؤال کردید، قاعدتاً آن روایت «تجربه فردی» است.

به همین دلیل است که معتقدیم، مصاحبه‌گر باید در زمان مصاحبه، با سازوکار و روش گلوله‌برفی، مصاحبه‌شونده را به سمت روایت جمعی ببرد. برای مثال وقتی راوی در مورد یک واقعه صحبت می‌کند، از او بپرسید که آیا اشخاص دیگری در آن واقعه بوده‌اند و آن‌ها را به یاد دارید؟ آیا عکس‌هایی از همراهان‌تان دارید؟ و... مجموعه این پرسش‌ها می‌تواند، روایت را در سمت تجربه جمعی قرار دهد و معتبر کند.

محیط گفت‌وگو با راوی در واقع می‌خواهد، یک تصویر از زندگی و واقعه را ترسیم کند و این زندگی از چشم‌اندازهای مختلف بررسی می‌شود. مثلاً فرص کنید، در طرح مصاحبه در مورد جبهه تیناب- دهلران سال ۱۳۶۰، ۱۰ تا ۱۲ نفر شرکت کرده‌اند. این افراد، چشم‌اندازهای مختلف از یک منطقه عملیاتی نزدیک دهلران، در طول ۷۰ روز را بیان کردند و روایت‌های آن‌ها بسیار هم‌پوشانی داشت و این هم‌پوشانی، همان «تواتر خبر» است و در نتیجه، «تجربه جمعی» شکل می‌گیرد. ولی اگر فقط یک نفر روایت کند، به پایه مستندات تاریخی نمی‌رسد و به آن «مستند مشروط» می‌گویند. مستند مشروط یعنی خیلی از اخبار ممکن است، یک راوی داشته باشد. ما صبر می‌کنیم تا افراد دیگر با منشأهای خبری مختلفی آن را نقل کنند تا به مرحله تواتر و در نهایت «تجربه جمعی» یا «تاریخ» برسد. ماندگاری روایت در شرایط تجربه فردی، در دامنه خاطرات شفاهی باقی می‌ماند و در تراز تاریخ شفاهی قرار نمی‌گیرد.

گزاره «مصاحبه‌کننده و راوی به اتفاق، مورخ هستند» به چه معناست؟

همان‌طور که در دو مطلب قبلی گفته شد، تاریخ شفاهی از ابتدا تاریخ به دنیا می‌آید؛ نه سند! این است که مصاحبه‌گر باید تسلط کافی بر سوابق مصاحبه‌شونده، موضوع و موضع داشته باشد. اسنادی را خوانده باشد، حواشی راویان و زندگی او را بررسی کرده باشد، تا وقتی وارد مصاحبه می‌شود، در بازانگاری ذهن راوی، کمک کند. که هر جا از نظر زمانی یا از نظر مکانی دچار تردید یا اشتباه شد، به راوی یادآوری کند تا مصاحبه، به سمت صحیح و درستی پیش برود.

بنابراین این گزاره، یعنی مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده به اتفاق، یک تولید را انجام می‌دهند. مصاحبه‌شونده و

مصاحبه‌کننده، خاطرات را از ذهن راوی در قالب‌های خود قرائت و استخراج می‌کنند و به مرحله متن می‌رسانند. این متن، خاطره صرف نیست و در دستگاه‌های تدوین‌گری پروژه، به نوعی قبلاً در بسته پرسشی، کم‌وبیش شکل گرفته است و سهم مورخ دوجانبه، در این تعامل، آشکار است.

گزاره پنجم به این شرح است: «وضع تاریخ شفاهی به مثابه سناریویی است که از ابتدا در مدار تدوین شکل می‌گیرد.» آیا این گزاره، میزان اعتبارمندی تاریخ شفاهی را مورد تردید قرار نمی‌دهد؟

تدوین، تفکری است که از ابتدا تا آخر، همه مراحل کار را پوشش می‌دهد. یعنی طراحی، پیش‌بینی، روند مرحله‌ای پروژه، تا به تولید رساندن و ارائه دادن مستخرجات. معمولاً چنین به نظر می‌رسد که تدوین به این معناست که در انتهای کار باید به چگونگی ختم آن فکر کرد. یعنی به مرحله تدوین‌گری برسیم. در حالی که وقتی موضوع، انتخاب و بسته پرسشی طراحی می‌شود، مسیر را از ابتدا پیش‌بینی می‌کنیم که این مصاحبه، کم‌وبیش باید به چه سمت و سویی پیش برود و در نتیجه، این بسته‌ی پرسشی مربوط به کارفرماست. ممکن است یک مؤسسه پیشنهاد بدهد که شما این کار را انجام بدهید. یک بسته پرسشی -هرچند آزاد هم باشد- در چارچوب سفارش، در ابتدا مسیر تدوین را مشخص کرده است؛ مثل یک سناریو.

گرچه گفته می‌شود که بسته‌ی پرسشی باید از نوع «باز» باشد تا مصاحبه‌گر در حین مصاحبه، بداند که با ابعاد مختلف و سؤالات پیش‌بینی نشده چه بکند. اما این تفکر تدوین باید از ابتدا وجود داشته باشد. چون در انتها می‌خواهیم یک کتاب یا فیلم‌نامه تولید کنیم و یا آن را آرشیو کنیم. پس از ابتدا تکلیف را معلوم می‌کنیم و آن مسیر را خواه‌ناخواه پیش می‌بریم. در عین حال در بهترین شرایط گفته می‌شود: «خود راه بگوید که چون باید رفت». در واقع گویای نوسان محتوای است که در فضای مصاحبه، خودبه‌خود هدایت‌گر می‌شود و مسیرهای بالنده و زاینده را می‌یابد. این وجه مصاحبه فعال است که کار را فراتر از تدوین‌گری بسته، هدایت می‌کند. در اینجا تدوین‌گری به عنوان شبی است که بر روند پروژه حاکمیت دارد. این واقعیتی از ذات تاریخ شفاهی است؛ در درجه نخست جایگاه آن را بدانیم و دیگر آن‌که فراتر از متن، انتظاری از آن نداشته باشیم. دیده می‌شود که حتی محصولات مقبول تاریخ شفاهی را جزو استنادات محقق می‌دانند و اقامه حجت می‌کنند. چنان‌که پیش از این یادآوری کردیم، محدودیت‌های تاریخ شفاهی را باید با سایر داده‌های تاریخی، برطرف کرد و این اقدام یعنی در زمان کاربست مستندات تاریخ شفاهی در متون ثانویه، باید مورد توجه مورخان آینده قرار گیرد.

در رابطه با گزاره دیگر: «جهان‌های گمشده و مسکوت دنیای معاصر، جغرافیای مبنا اصلی پیکره تاریخ شفاهی است.»

ذات این جهان‌ها چیست و در چه شاکله‌ای می‌تواند قرائت، شفاف یا آشکار شود؟

تاریخ شفاهی، زمانی در حیطه اهمیت قرار گرفت که بیش از همه، به دنبال جهان‌های گمشده بود؛ یعنی آن چیزهایی که درباره آن در صحنه‌های رسمی - نیمه رسمی تاریخ صحبت نمی‌شود یا آن چیزهایی که اساساً در درجه اهمیت، برای مورخین در نظام تاریخ‌نگاری رسمی - مدرن ثبت نمی‌شود و زود از آن واقعه، خبر و اثری نمی‌ماند و فراموش می‌شود.

به بیان دیگر، جهان‌های گمشده یعنی جهان‌هایی که از نظر مورخ یا اسناد و آثار تاریخی، منعکس نشده تا بتوان در مورد آن حرف بزند. این جهان‌های گمشده در حیات فردی ما نیز وجود دارد. معمولاً وقتی به یک فرد ۵۰ یا ۶۰ ساله می‌گوییم که «در مورد خاطراتتان صحبت کنید»، حداکثر بعد از چند ساعت، حرف یا خاطره‌گویی تمام می‌شود. اما متوجه باشید که راوی، چیزهایی که به یاد می‌آورد را بیان می‌کند. ولی خیلی چیزها در زندگی‌اش بوده که فراموش کرده. آن چیزی به یاد ماندنی می‌شود که در خوشی یا ناخوشی‌هایی، بر روح و خاطر او نقش بسته باشد. این نوع فراموشی‌ها را «جهان‌های گمشده فردی» می‌نامیم؛ آنچه در حافظه نیست، دلیل بر نبودن نیست.

ولی جهان‌های گمشده در عرصه تاریخی‌گری جمعی، جاهایی است که مثلاً برای گروه‌های اجتماعی یا اقلیت‌ها، سازوکارهای ثبت توسط مورخ در دسترس نبوده، یا این که با سکوت از آن گذشته‌اند. از آن پس که سازوکار نوین تاریخ شفاهی در کار تاریخ آمد، معتقدیم که تاریخ شفاهی توانسته، از سایه‌روشن‌ها احضار وقایع و حقایق کند، آن‌ها را در معرض متن تاریخ قرار دهد، در مورد آن‌ها روایت کند و آن روایت‌های متعدد ناگفته را بیان کند.

در رابطه با گزاره بعدی؛ «مثلث پیکره‌ی مفقودان - مسکوتان عرصه‌های تاریخ، همانا زنان، کارگران و بی‌سوادان، پر از جهان‌های گمشده است»، چه جغرافیایی برای این نوع مباحث و کارگزاران بدون آدرس آن می‌توان طراحی کرد؟ در دهه ۶۰، تاریخ شفاهی به سمت روش‌مندی و «تفلسف» رفت؛ یعنی به سمت چارچوب‌های نظری رفت تا در عرصه‌های مختلف فعال باشد. جماعتی که به عنوان کارگزاران مفقود تاریخ، مدنظر قرار گرفتند، زنان، کارگران و افراد بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. چون این مثلث، نه اهرم‌های قدرت را در دست داشتند، نه سواد روزنامه داشتند، نه خاطره می‌نوشتند و نه کسی از آن‌ها در حیطه تاریخ‌نگاری، خبری و اثری داشت. تاریخ آن‌جایی تألیف می‌شد که مورخ، هزینه دریافت می‌کرد!

تاریخ شفاهی دهه ۶۰ با تمرکز بر این سه طیف مسکوت - اما پر خبر-، روش‌شناسی مؤثری برای خود تهیه کرد و تمهیدات مهمی در عرصه نظری در پیکره گذشته‌نگاری مفقودان تاریخ، طراحی شد. از این جهت، بسیاری از ناگفته‌های زنان، کارگران، کشاورزان و کارگران معادن - که از تاریخ آن‌ها اطلاع نداشتیم - رفته رفته میکروفن سپاری شد؛ نواحی تاریخی که پیش از این، روایتی از آن‌ها وجود نداشت. در نتیجه، خبرها مخابره شد و این اطلاعات، وارد صحنه تاریخ شفاهی شد. از این جهت است که فلسفه تاریخ شفاهی این شد که «همه باید شنیده شوند». همان «صدای گذشته (Voice of the Past)» که پل تامپسون درباره‌اش صحبت کرده است؛ یعنی صداهاى گذشته را ضبط می‌کنیم و به عنوان منبعی برای فهم حیات اجتماعی برای آینده می‌گذاریم. به همین دلیل می‌بینید که با رشد تاریخ شفاهی در کشورهای مختلف - که قبل از ما دست به کار شدند- از دهه ۵۰ و ۶۰ و بعد از آن دهه ۷۰، مشارکت اجتماعی زنان زیادتر شد. چرا که به همان میزانی که در یک جامعه مشارکت تاریخی بالا باشد، مشارکت سیاسی و اجتماعی آن هم ارتقاء می‌یابد. به همین دلیل تاریخ شفاهی در صحنه و در مدارجی از اهمیت قرار گرفت.

تاریخ شفاهی در حقیقت، جهان تاریخ‌نگاری مدرن را دچار ساختارشکنی کرد و تاریخ فروستان بالا آمد. شاید بتوانم بگویم که در دهه ۷۰ که اوج ظهور و گسترش تاریخ‌های مضاف است - مثل تاریخ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تاریخ زنان و سایر تاریخ‌های بیست و چهارگانه‌ای که در این دوره به وجود آمدند- تحت تأثیر شالوده‌شکنی تاریخ‌نگاری مدرن بود. یکی از زوایایی که در تاریخ‌نگاری ایجاد شد، همان زاویه تاریخ‌نگاری شفاهی بود. این زاویه توانست، میدان وسیع بینارشته‌ای و دنیاهای متعددی را روشن کند که پیش از آن در مورد آن‌ها روایتی ارائه نمی‌شد. امروز می‌توانیم فکر کنیم که اگر داده‌ها در مورد کارگران معادن، کارگران صنایع سخت یا هر جای دیگر جمع‌آوری شود، صداها برای آینده منعکس شود و تاریخ در همه ابعاد حیات اجتماعی توسعه پیدا کند، در حقیقت تاریخ کم‌وبیش بالقوه، به آینه تمام‌نمای گذشته، تبدیل شده است.

گزاره هشتم: «جانب‌داری خواسته و ناخواسته در فصل‌بندی روایت شفاهی، در نهایت به شکل‌گیری مصاحبه فعال می‌انجامد.» تفسیر شما از این گزاره چیست؟

این گزاره، توجه به ظرافتی است که جزو آسیب‌های تاریخ شفاهی محسوب می‌شود. مصاحبه‌گر به عنوان کارگزار عملیاتی پروژه، به طور معمول، علایق و سلیق خود را دارد. یک پروژه ممکن است در بسته پرسشی خود، تنها قسمتی از ذهن مصاحبه‌گر را بازانگاری و بیان کند و به طور مهندسی شده، از بقیه مطالب مهم بگذرد. پس بعضی از نادیده‌انگاری‌ها به

دلیل الزامات و چارچوب‌های تعریف شده پروژه صورت می‌گیرد. بعضی مواقع هم ممکن است، شخص به یاد نیاورد، پنهان-کاری کند و یا خود مصاحبه‌گر توجه نداشته باشد. بنابراین این موارد، جزو آسیب‌ها محسوب می‌شوند. در این حالت است که معتقدیم اسم تاریخ شفاهی؛ «مصاحبه‌ی فعال» (active interview) است. یعنی زمانی که مصاحبه انجام می‌شود، برای کاهش آسیب‌ها، نیاز است که زمینه گفت‌وگو برای گوینده، باز باشد. مصاحبه‌گر هیچ‌گاه نباید وسط صحبت مصاحبه‌شونده بدود و نباید حواس او را پرت کند. توجه و نگاه مصاحبه‌گر باید پیوسته به راوی باشد. یعنی متدهایی تعریف می‌کنیم که بتوان روایت را به همان گونه که هست و با همه ابعاد -و نه به شکل ناقص- خلق کرد. این نکات ممکن است در مراحل بعدی، مورد سؤال قرار گیرد.

در جای دیگری به این موضوع پرداخته‌ام که حتی روایت مردانه از وقایع، با روایت زنانه تفاوت‌هایی دارد. برای مثال، یکی از تفاوت‌ها این است که وقتی با مردان مصاحبه می‌کنید، آن‌ها به هنگام روایت، معمولاً خود را در مرکزیت واقعه نشان می‌دهند. اگر جنگ باشد، او پهلوان یا بازیگر نقش اول آن صحنه است. اگر در یک وضعیت یا واقعه سیاسی باشد، شخصاً خود را در مرکزیت نقش‌آفرینی و روایت ترسیم می‌کند. در حالی که وقتی با زنان مصاحبه می‌شود، خود را در حاشیه صحنه می‌گذارند. در حالی که مردان در مصاحبه، شاید ذاتاً به نقش‌های دیگران، کم‌رنگ و وابسته به خود اشاره دارند. بنابراین اشراف به فنون و ظرایف مصاحبه به طور حرفه‌ای، اغراض و وضعیت‌ها روشن کند و نقاط ضعف به حداقل برساند تا محتوای با کیفیت و کمیت بهتری به یاد مصاحبه‌شونده بیاید و دور از اغراض و سوگیری، ثبت و ضبط شود.

«مصاحبه فعال، روندی است که شروع آن با مصاحبه‌کننده است. ولی خاتمه آن با راوی باید باشد.» به نظر شما این گزاره، حد و مرز مصاحبه در قالب پروژه را دچار تغییر و تطویل نمی‌کند؟

کار تاریخ شفاهی، همان مصاحبه فعال یا چالشی است. مصاحبه‌گر وارد گفت‌وگو با تعدادی از افراد می‌شود و موضوع مدنظر پروژه را انجام می‌دهد. ولی وقتی راوی - به قول معروف- کوک شود، ممکن است در پاسخ به پرسش‌های پیش-بینی شده، حرف‌های دیگری هم بزند که اسباب شکل‌گیری طرح‌های دیگر شود. به همین دلیل می‌گوییم که سخن راوی، قطع نشود. اگر ادامه حرف‌هایش مربوط به پروژه شما نیست، می‌توانید در بعضی صحبت‌ها کمی محدودیت ایجاد کنید. ولی توجه داشته باشید که اگر تنها همان پروژه را مدنظر داشته باشید، لاجرم همان اطلاعات به دست می‌آید. ولی اگر به این فکر کنید که این پروژه، فقط قسمتی از اطلاعات شخص مصاحبه‌شونده است، از این جهت مصاحبه چالشی و فعال، مورخ یا مصاحبه‌گر را با چشم‌اندازهای متعددی روبرو می‌کند. ضمن این‌که در سازوکارهای روش تاریخ شفاهی، تفکر شبکه‌ای که مبنا تفکر تاریخی در حیطه تحقیقات است، چشم‌اندازهای متعددی در حین مصاحبه کشف می‌شود. این چشم‌اندازها می‌تواند، خود موضوع یا موضع طرح‌های دیگری باشد. پس اگرچه ممکن است کار مورخ طولانی شود، ولی دو نکته مهم است: اول؛ حقایق روایت می‌شود که شاید دیگر فرصتی برای ثبت نداشته باشند و دیده شده که همین روایت‌های پیش‌بینی نشده و گاهی حاشیه‌ای، مهم‌تر از متن می‌شوند. دوم؛ در راستای کار مورخ و ختم یک پروژه، نباید کار متوقف شود تا سفارش دیگری بیاید. بلکه باید زمینه‌های تحقیقات آینده، با سرمایه حاشیه‌ای کارها برای مورخ، سیال باشد.

گزاره دهم؛ «سازوکارهای متنوع هوش مصنوعی در مرحله مختلف انجام، استخراج و تولید، قابلیت اساسی و اثرگذاری دارد.» این گزاره تا چه حد، دارای اعتبار و امکان اتکا است؟

بی‌شک هوش مصنوعی -به‌ویژه- در بحث مصاحبه، حتی در طراحی بسته پرسشی، می‌تواند مؤثر باشد. موضوعات باید با سطح هوش مصنوعی، مشخص شود و با نگاه تخصصی، در قالب دانش شبکه‌ای تعیین شود تا چشم‌اندازهای کمکی برای

مواجهه فنی‌تر در مصاحبه فعال را در اختیار قرار دهد. گاه بسته پرسشی توسط هوش مصنوعی، به صورت هندسی شده توسعه می‌یابد و در عین حال، در مدار نگرش‌های مکمل قابل مشورت است و چشم‌اندازهای متعددی را مطرح می‌کند. از طرف دیگر، هوش مصنوعی در زمینه استخراج یا پیاده‌سازی -که بسیار زمان‌بر است- هم می‌تواند، کمک شایانی کند. البته باید مواظب خطاهای املایی و همچنین اشتباه در پیاده‌سازی بود. پس از پیاده‌سازی -به‌ویژه در مسیر تالیف-، هوش مصنوعی به عنوان دستیار هوشمند می‌تواند، استخراج وسیع (code) یا کلید واژه‌ها، دسته‌بندی عناوین محوری و جایابی داده‌ها را انجام دهد. این روند، کار چند نفره و زمان‌بر است و خروجی را یک‌تنه، در اختیار مؤلف، مستندساز و یا آرشیویست‌ها قرار می‌دهد.

در اینجا باید نکته‌ای را یادآوری کنم. همواره سعی کنید، مصاحبه‌های تاریخ شفاهی را در دو جلسه انجام دهید. در یک جلسه، خداحافظی نکنید؛ در باز بگذارید. چون ممکن است، یک‌بار دیگر گفت‌وگو لازم باشد. چون وقتی تمام موضوعات مطرح شده در جلسه اول، توسط مصاحبه‌گر یا مؤلف، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و ممکن است، سؤالات جدیدتری به نظر برسید و نیاز به جلسه دوم مصاحبه باشد. همین رویه می‌تواند، با ارائه داده‌های جلسه نخست به هوش مصنوعی صورت گیرد و جلسه مکمل را به شیوه غنی‌تر برگزار کرد. می‌بینید که دنیای دیگری باز شده و متوجه می‌شوید که هوش مصنوعی می‌تواند، به جای چند نفر فکر کند، در اختیار مصاحبه‌کننده بگذارد و با پرسش‌هایی که در دامنه مصاحبه اول انجام دادیم، ورودی زیباتر و جامع‌تری به جلسه دوم داشته باشیم.

گزاره آخر به این شرح است: «ترجیح استخراج، به حفظ ادبیات کم و بیش مصاحبه است.» در این صورت، مدار ویرایش و مفهوم‌سازی جمله‌ها در کار تاریخ شفاهی، تا چه حد بر مدار صحت و وفادار به روایتِ راوی خواهد بود؟ وقتی که می‌گوییم تاریخ شفاهی؛ برآنیم که ادبیات شفاهی و وفاداری به اصلِ روایت نیز به نوعی بر متن، حاکمیت داشته باشد. چون خواندنی‌تر می‌شود و به اصطلاح، دامنه خوانندگان آن متن، بیشتر خواهد شد. چون حتی اگر آن را برای کسی بخوانند، شنیدنی‌تر هم می‌شود. خیلی از کارهایی که با واژه‌ها و لهجه محلی، در مدار تاریخ شفاهی قرار گرفته، باید سعی شود که ادبیات راوی، مقداری تغییر کند و به ادبیات حاکم، نزدیک شود- به خصوص اگر فردمحور باشد- ولی گاهی کارفرما می‌خواهد، از متن مصاحبه، تولید محتوا شود. در این صورت باید ادبیات آن، ادبیات فاخر باشد. گاهی وقت‌ها مستندسازی می‌خواهند. در این صورت، بهتر است که سیاق ادبیات گویندگان را حفظ کرد. از این جهت شاید، دایره خوانندگان وسیع‌تری را شامل شود.

مصاحبه با آقای دکتر مرتضی نورائی

مصاحبه گر: سمیرا مسیبی دانشجوی دکتری تاریخ ایران دانشگاه اصفهان

محل مصاحبه: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

تاریخ: ۱۴۰۴/۷/۸

تعریف «بُرد حافظه»: ظرفیت و دامنه به یادآوری راوی که همواره محدود است و نمی‌تواند تمام جزئیات و زوایای تجربه گذشته را پوشش دهد؛ بنابراین روایت حاصل، تنها بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهد. تعریف «منظر لحظه‌ای»: وضعیت ذهنی، عاطفی و موقعیتی راوی در لحظه مصاحبه که می‌تواند بر نحوه بازگویی وقایع اثر بگذارد و باعث شود روایت در موقعیت‌های مختلف، متفاوت یا متکثر بیان شود.